در گفت‌وگوی تفصیلی سردار سرلشکر قاسم سلیمانی با پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر حضرت آیت‌الله خامنه‌ای تشریح شد

اسرار جنگ ۳۳روزه از زبان فرمانده

ادامه از صفحه اول

جنگ با این بهانه آغاز شد و یورش سنگینی به مواضع حزب‌الله صورت گرفت. واکنش حزب‌الله لبنان در ساعات و روزهای اولیه به چه شکل بود؟ مخصوصاً با توجه به اینکه اسرائیل، بهانه آغاز این حمله وحشیانه را اسیرگیری حزب‌الله لبنان عنوان کرد، قاعدتاً فشار روانی ایجاد شده بود.

باید به دو نکته اشاره کنیم. حزب‌الله از آنجایی که یک پیوستگی و یک دشمنی غیر قابل سازش با اسرائیل دارد، یعنی از نظر حزب‌الله و از منظر اعتقادی و منطق سیاسی، اسرائیل غیر قابل سازش است و از نظر دشمن هم، مسئله قبول حزب‌الله، غیرممکن است، بنابراین این دشمنی یک دشمنی مستمری است؛ لذا حزب‌الله پیوسته در یک آمادگی برای دفاع بود؛ این نکته اول.

حزب‌الله خالی الذهن و در یک عدم آمادگی به سر نمی‌برد؛ آماده بود و آمادگی او ربطی به این عملیات نداشت. البته این عملیات آمادگی و هوشیاری را در ابعاد دیگری افزایش داد، اما آمادگی در بُعد نیروهای رزمنده و وسایل و امکانات، از قبل مهیا بود. حالا هم همین‌طور است؛ یعنی حزب‌الله همیشه در یک آمادگی صددرصد به سر می‌برد. آمادگی حزب‌الله مثل دیگر آمادگی‌ها نیست که مثلاً اول، آمادگی زرد اعلام می‌کنند، بعد آمادگی قرمز یا مثلاً ابتدا آمادگی ۳۰ درصد، بعد ۷۰ درصد و در نهایت صددرصد؛ نه، حزب‌الله پیوسته در یک آمادگی صددرصد به سر می‌برد. آن روز هم در آمادگی صددرصد بود، امروز هم در آمادگی صددرصد است؛ منتها کیفیت این آمادگی به‌دلیل امکانات، در هر دوره‌ای متفاوت است.

هر اقدامی که حزب‌الله می‌خواهد انجام بدهد، قبل از آن ابتدا تمهیدات امنیتی را انجام می‌دهد و بعد اقدام می‌کند. لذا حزب‌الله وقتی تصمیم به اجرای عملیات اسیر گرفتن این دو سرباز رژیم صهیونیستی برای آن مبادله مهم و سرنوشت‌ساز گرفت، اول یک آمادگی در خودش ایجاد کرد. این آمادگی دارای دو وضعیت بود: آمادگی در مقابله و آمادگی در کاهش خسارت. در تمام دوره‌ای که رژیم صهیونیستی در آغاز جنگ ۳۳روزه اجرای عملیات کرد خصوصاً در ساعات و روز اول و روزهای اول، او اهداف موجود در بانک اطلاعاتی از قبل آماده خود را هدف قرار داد. رژیم، همه آن بانک اطلاعاتی که از قبل آماده کرده بود را به نیروی هوایی خود واگذار کرد و نیروی هوایی بر مبنای آن بانک که مختصات دقیق مکان‌های متعلق به حزب‌الله در آن وجود داشت، وارد عمل شد، اما به‌دلیل تدابیری که حزب‌الله انجام داده بود - هم در بُعد نیروی انسانی و هم در بُعد امکانات - حزب‌الله حداقل آسیب را دید یا می‌توان گفت در لحظات اولیه هیچ آسیبی ندید. دشمن بعد از ۱۰ روز اعلام کرد بانک اهداف من تمام شد، یعنی معنایش این بود که تمام اهداف موجودی که مربوط به حزب‌الله وجود دارد را منهدم کرده؛ اما بعد معلوم شد که به‌دلیل اقدامات و ابتکاراتی که حزب‌الله قبل از شروع عملیات خودش، در پیش‌بینی عکس‌العمل دشمن انجام داده بود، همه آنچه اسرائیل انجام داده بود، خلاف تصوراتشان بود.

نکته دوم اینکه در مسئله پیش‌بینی جنگ و با توجه به سابقه عکس‌العمل‌ها، معمولاً این نوع اتفاقات هیچ وقت به یک جنگ کامل نمی‌انجامید. عموماً یک عکس‌العمل یک روزه‌ای وجود داشت که با یک شدتی، مناطق یا نقاطی را رژیم مورد حمله قرار می‌داد و بعد متوقف می‌کرد، اما در همان لحظات اول این جنگ، طراحی شده بود که به‌طور کامل به مورد اجرا گذاشته شد. یعنی آن طرح کاملی که در خفا می‌خواستند انجامش بدهند، آن را یک‌جا به اجرا گذاشتند. البته الان ما می‌گوییم «آن طرح در خفا»، وَالّا ما شاید بعد از گذشت دو هفته از آغاز جنگ به‌صورت اعتقادی - و نه اطلاعاتی - به این نکته رسیدیم؛ تقریباً اواخر جنگ بود که به‌صورت اطلاعاتی به این رسیدیم، که دشمن طرحی از قبل آماده داشته و می‌خواسته در غافلگیری کامل این را عملی کند و بخش اعظمی از این فهم ما به‌دلیل اعلام خود دشمن بود. بنابراین جنگ به‌سرعت به یک جنگ کامل تبدیل شد و مثل یک انبار وسیع باروت و مواد منفجره‌ای که با یک فیتیله ناگهان منفجر می‌شود، جنگ شعله‌ور شد. انگار یک‌مرتبه همه آن طرح به مورد اجرا گذاشته شد و این انفجار عظیم که جنگ ۳۳روزه نامیده شد، صورت گرفت.

در هنگام وقوع جنگ، جنابعالی کجا بودید؟

من روز اول که حادثه اتفاق افتاد به لبنان برگشتم، چون یک روز قبل از آن آنجا بودم. در واقع اول به سوریه آمدم، منتها همه راه‌ها به سمت لبنان مورد حمله قرار گرفته بود، خصوصاً تنها راه رسمی ورودی که گذرگاه مرزی لبنان به سوریه بود، پیوسته زیر آتش هواپیماها بود و هواپیماها لحظه‌ای آنجا را ترک نمی‌کردند. تماسی داشتیم با دوستانمان از راه خط امن و عماد آمد دنبال من و من را از سوریه از یک راه دیگری که یک بخش آن پیاده بود و یک بخشی را هم با ماشین طی کردیم، به لبنان منتقل کرد. آن وقت هنوز گستره اصلی جنگ، تمرکز بر ساختمان‌های اداری حزب‌الله، اکثر مناطق جنوب و بعضاً نقاطی در مراکز میانی و شمالی بود.

تقریباً هفته اول که سپری شد، از تهران اصرار داشتند که من به تهران بیایم تا درباره جنگ توضیح بدهم. من از یک راه فرعی برگشتم. آن وقت رهبر معظم انقلاب در مشهد بودند و من خدمت ایشان رسیدم برای جلسه سران سه قوه و مسئولان اصلی که عضو شورای امنیت ملی بودند و غالباً در بخش‌های امنیتی و اطلاعاتی حضور داشتند. در جلسه مشهد، من گزارشی از حادثه دادم. گزارش من، گزارش تلخی بود. یعنی مشاهدات من افقی از پیروزی را نشان نمی‌داد. جنگ کاملاً جنگ متفاوت و تکنولوژیک و دقیقی بود. اهداف با دقت انتخاب می‌شد. ساختمان‌های ۱۲ طبقه با یک بمب با زمین یکسان می‌شدند. هدف‌گیری در بخش‌های روستایی که فاصله یک روستا با روستای دیگر کم بود و روستاها چسبیده به هم بودند، برای توپخانه‌ها کار سختی است؛ درعین‌حال زمانی که هدف جنگ، از حزب‌الله به طایفه شیعه منتقل شده بود، وضع یک روستایی که شیعه‌نشین بود با روستای دیگری که برادران مسیحی ما بودند یا برادران اهل تسنن بودند کاملاً متفاوت بود. یعنی یک جا، یک نفر با اطمینان نشسته بود و مشغول کشیدن قلیان بود و یک جا، چندین هزار گلوله فرود می‌آمد. من این مسائل را در آن جلسه گزارش دادم.

وقت نماز شد و حضرت آقا رفتند برای وضو گرفتن. من هم رفتم وضو بگیرم. آقا وضو گرفته بودند و آستین‌هایشان هنوز بالا بود؛ وقتی برمی‌گشتند با دست به من اشاره کردند که بیا، من رفتم. آقا فرمودند: «شما از گزارشت چیزی می‌خواستی به من بگویی؟» عرض کردم نه، فقط می‌خواستم توضیح واقع را بدهم. آقا فرمودند: «این را فهمیدم. چیز دیگری نمی‌خواستی بگویی؟» عرض کردم نه. نماز خواندیم و برگشتیم به جلسه. گزارش من تمام شده بود. آقا شروع به صحبت کردند. چند مطلب را فرمودند، از جمله اینکه فرمودند «نکاتی که فلانی گفتند پیرامون جنگ، همینطور است؛ این جنگ، جنگ بسیار سخت و شدیدی است اما من تصور می‌کنم این جنگ، شبیه جنگ خندق است.» آیات جنگ احزاب یا همان جنگ خندق را قرائت کردند و حالت مسلمان‌ها، حالت اصحاب و یاران پیغمبر، حالتی که بر صف آنها حاکم بود را بیان کردند. بعد فرمودند: «اما من تصورم این است که پیروزی این جنگ، همانند پیروزی جنگ خندق خواهد بود.» من در دلم تکان خوردم، چون اصلاً چنین ظنی از نظر نظامی نداشتم. یعنی در دلم تمنا کردم کاش آقا این را نمی‌فرمودند که نتیجه این جنگ، پیروزی است. جنگ احزاب، پیروزی بزرگ پیامبر بود.

در ادامه، آقا دو نکته دیگر فرمودند که خیلی مهم بود؛ یکی فرمودند: «من تصورم این است که اسرائیل این طرح را از قبل آماده کرده بود و می‌خواست همین طرح را در یک غافلگیری کامل به اجرا بگذارد و حزب‌الله را در غافلگیری نابود کند. عمل حزب‌الله در گرفتن این دو اسیر، آن غافلگیری را به هم زد.» خب، من این اطلاعات را نداشتم، سید هم این اطلاعات را نداشت، عماد هم نداشت. هیچ‌کدام این اطلاعات را نداشتیم. من همیشه این اعتقاد را داشتم و به دوستانمان هم گفته‌ام که در این بیست سالی که در محضر آقا بودم، نتیجه تقوا را و ثمره آن را که حکمت می‌شود و بر زبان و بر دل و بر عقل جاری می‌شود، من در آقا به‌طور کامل دیدم. لذا در هر چیزی که الان ایشان شبهه می‌کنند، مطمئن می‌شوم که در انتهای آن، شبهه درمی‌آید و یا بر هر چیزی که یقین می‌کنند، مطمئن می‌شوم که در آن، [مقصود] به دست می‌آید. وقتی آقا این نکته را فرمودند برای من خیلی نویدبخش بود؛ چون این حرف، سید را خیلی کمک و خیالش را راحت می‌کرد. مخصوصاً اینکه در اواخر جنگ، تعداد شهدا بالا رفت و حجم انهدام و تخریب هم بالا رفت. سید عبارت‌هایی بیان می‌کرد که من را متأثر می‌کرد و من نمی‌خواهم آن عبارت‌ها را بیان بکنم. دیدم این بیان آقا خیلی بیان خوبی است برای او که ممکن است کسی شماتت کند و مثلاً بگوید چرا حزب‌الله برای گرفتن دو اسیر، کل شیعه را با خطر مواجه کرد. اما بیان این موضوع که حزب‌الله با گرفتن دو اسیر، نه‌تنها خودش را بلکه ملت لبنان را از یک نابودی کامل نجات داد، خیلی نویدبخش و مهم بود.

یک نکته سومی هم فرمودند که جنبه معنوی داشت، فرمودند: «به این‌ها بگویید دعای جوشن صغیر بخوانند.» در شیعه عموماً دعای جوشن کبیر معروف است و دعای جوشن صغیر حداقل در بین عموم مردم - غیر از خواص - معروف نیست. بعد آقا توضیحی هم دادند که یعنی ما تصور دیگری نکنیم در این موضوع که این دعای جوشن صغیر حالا مثلاً چیست؛ مثل بعضی‌ها که می‌گویند این چهار تا قل هوالله را بخوان یا مثلاً این حمد را بخوان و موضوع حل است. آقا فرمودند: «این دعای جوشن صغیر حالت یک انسان مضطر است؛ انسانی که در یک اضطرار شدید است و می‌خواهد با خدا حرف بزند.»

من همان شب به تهران آمدم و مجدداً به سوریه برگشتم. احساس بسیار خوبی داشتم؛ چرا که حامل یک پیامی بودم که شاید برای سید از هر امکان دیگری ارزشمندتر بود. مجدداً عماد آمد دنبال من و از همان راه برگشتیم و رفتم پیش آقا سید و موضوع را برای ایشان نقل کردم. شاید هیچ چیزی به اندازه این کلمات در روحیه سید مؤثر نبود. اولاً ایشان یک خصوصیتی دارد که ما‌ها تا حالا هیچ‌کدام به این درجه نرسیده‌ایم. فکر می‌کنم ما اصلاً درس ولایت‌شناسی را باید برویم پیش ایشان یاد بگیریم. او اعتقاد جدی به بیانات رهبر معظم انقلاب دارد و این‌ها را یک بیانات الهی و غیبی می‌داند. لذا به هر بیانی و به هر کلمه‌ای که از ناحیه رهبر معظم انقلاب صادر شده باشد، اهتمام جدی و توجه اساسی و فوق‌العاده دارد. من به سید توضیح دادم و او هم خیلی خوشحال شد. سپس به‌سرعت موضوع اول که «نتیجه این جنگ، همانند پیروزی جنگ خندق خواهد بود، و اگرچه سختی‌های زیادی دارد اما پیروزی بزرگی حاصل می‌شود.» از قول رهبر معظم انقلاب در بین همه مجاهدین منتشر شد؛ از کسانی که در نقاط جلو بودند و درگیر بودند تا افراد در همه صفوف. ثانیاً این تحلیل که «دشمن از قبل یک طرح حمله داشته است.» مبنای اصلی عملیات سید در توجیه افکار عمومی و توجه دادن افکار عمومی به نیت دشمن شد. در موضوع سوم هم مسئله دعای جوشن صغیر رایج شد؛ چون این دعا مفاهیم خیلی ارزنده عرفانی و معنوی و عبودی دارد و شاید بتوان گفت جزو بهترین دعاهای مفاتیح است. انتشار این دعا وسعت پیدا کرد و تلویزیون المنار به‌شکل مرتب آن را با یک صوت زیبا و حزین پخش می‌کرد. حتی در بین مسیحیان هم این دعا را می‌خواندند. چون دعا، دعای الهی است، عرفانی است و متعلق به یک طایفه نیست. یعنی هر کسی که عبودیت و تعبد داشته باشد، به قدرت الهی و به خداوند سبحان اعتقاد داشته باشد، این دعا در او اثر می‌گذارد؛ لذا این پیام خیلی مؤثر بود و شروعی شد برای یک تحرک دیگر و می‌توان گفت که خون تازه‌ای در وجود حزب‌الله دمید تا حزب‌الله با یک امید بیشتری و اعتمادبه‌نفس بیشتری وارد معرکه با دشمن شد.

شما در خلال جنگ، پیام دیگری از طرف حضرت آقا به جناب سیدحسن نصرالله و فرماندهان حزب‌الله منتقل نکردید؟

من تا پایان جنگ برنگشتم و به‌طور کامل در این ۳۳ روز در لبنان ماندم. بعد از اینکه جنگ تمام شد، من به ایران برگشتم و باز در جلسه مشابه همان جلسه مشهد اما این بار در تهران، در محضر رهبر معظم انقلاب که همه سران قوا هم بودند و مسئولین اصلی حضور داشتند، گزارشی از آنچه گذشت که بخشی از آن هم منتشر شده بود، منتقل کردم. ضمن اینکه من در لبنان هم که بودم، به‌صورت روزانه از خط امن گزارشاتی به تهران می‌فرستادم و مسئولین به این شکل، کاملاً در جریان وضعیت میدانی بودند.

در داخل ایران نظرات پیرامون نحوه مواجهه و عکس‌العمل جمهوری اسلامی ایران چگونه بود؟ آیا در بین مسئولان، نظرات مخالفی هم بود یا همه نسبت به نوع واکنش ما متفق‌القول بودند؟

در آن مقطع اصلاً اختلاف نظر و اختلاف دیدگاهی وجود نداشت. یعنی همه پیرامون حمایت از حزب‌الله - اعم از حمایت معنوی و مادی یعنی تسلیحاتی، تجهیزاتی و رسانه‌ای و آنچه در چارچوب توان جمهوری اسلامی بود - متفق‌القول بودند. بنابراین در داخل نظام - حداقل در آن مقطع - کسی تردیدی نداشت. من آنجا هم که بودم، نظرات داخل ایران را می‌شنیدم و هیچ نگرانی از این ناحیه وجود نداشت و به معنای کامل کلمه، وحدت کاملی در حمایت از حزب‌الله و تلاش برای پیروزی حزب‌الله در جمهوری اسلامی وجود داشت. چون مرکز اساسی این پشتیبانی، رهبر معظم انقلاب بودند، لذا در جهت دادن به این موضوع و تشخیص مصلحت جمهوری اسلامی و مصلحت اسلام و عالم اسلامی تردیدی در ایران وجود نداشت. البته الان هم که در برخی موضوعات ممکن است تفاوت دیدگاه وجود داشته باشد، اما در موضوع حزب‌الله تاکنون ما در همه سطوح وحدت نظر داشته‌ایم.

از بُعد عملیاتی جنگ ۳۳روزه کمتر صحبت شده و یا اینکه بیشتر صحبت‌ها و اطلاعات، درباره وضعیت رژیم صهیونیستی در این جنگ بوده است. خوب است از زبان شما که در میدان این نبرد حضور و فعالیت داشته‌اید، جزئیاتی از راهبردهای عملیاتی حزب‌الله لبنان را بشنویم.

ببینید، هنوز موضوعاتی پیرامون جنگ ۳۳روزه وجود دارد که نمی‌توان مطرح کرد. حدود ۱۳ سال از این جنگ می‌گذرد و هنوز سال‌های زیادی باید بخشی از اسرار این جنگ و آنچه حزب‌الله عمل کرد به‌صورت سرّی باقی بماند. اما در رابطه با بخش‌هایی که می‌توان بیان کرد و مفید است، چند نکته مهم و چند خاطره می‌گویم.

حزب‌الله یک اتاق عملیات در قلب ضاحیه داشت که عموماً پیوسته ساختمان‌هایی در مجاور آن مورد بمباران قرار می‌گرفتند و منهدم می‌شدند. یعنی در هر شبی، دو سه ساختمان بزرگ بلندمرتبه ۱۲،۱۳ طبقه، کمتر یا بیشتر، نقش بر زمین و کاملاً با خاک یکسان می‌شدند. این اتاق، اتاق عملیات زیرزمینی نبود بلکه یک اتاق عملیات معمولی بود اما بعضی از تجهیزات، اتصالات و ارتباطات در آن پیش‌بینی شده بود. یک شب که در این اتاق عملیات بودیم و تقریباً همه مسئولان اداره جنگ در آن اتاق عملیات حضور داشتند، حدود ساعت ۱۱ شب، بعد از اینکه ساختمان‌های اطرافمان را زدند و منهدم کردند، احساس کردم که یک خطر جدی نسبت به سید وجود دارد و تصمیم گرفتم سید را جابه‌جا بکنیم. من و عماد با هم مشورت کردیم، سید به‌سختی می‌پذیرفت که از اتاق عملیات خارج بشود. خارج شدن او هم این گونه نبود که از ضاحیه خارج بشود بلکه باید از یک ساختمانی که فکر می‌کردیم دشمن ممکن است به‌دلیل تردیدی که در داخل آن وجود دارد به آن حساس شده باشد، به جای دیگری منتقل می‌شد. هواپیماهای اِم‌کا یعنی هواپیماهای بدون سرنشین اسرائیل پیوسته روی آسمان ضاحیه، سه تا سه تا پرواز می‌کردند و بر همه رفت‌وآمدها کنترل دقیق داشتند؛ حتی از یک موتورسیکلتی که تردد می‌کرد نمی‌گذشتند. ساعت ۱۲ شب، ضاحیه سوت‌وکور بود و اصلاً انگار در آنجا، در آن قلب ضاحیه که مرکز اصلی حزب‌الله بود، هیچ‌کس زندگی نمی‌کرد. توافق کردیم از این نقطه به ساختمان دیگری منتقل بشویم و منتقل شدیم. فاصله زیادی هم بین آن ساختمان و ساختمان دیگر نبود. وقتی منتقل شدیم به‌محض اینکه داخل آن ساختمان شدیم، بمباران دیگری صورت گرفت و کنار همان ساختمان را زدند. در همان ساختمان صبر کردیم، چون در آنجا خط امن داشتیم و نباید ارتباط سید و مخصوصاً ارتباط عماد قطع می‌شد. مجدداً بمباران دیگری صورت گرفت و یک پل را در کنار این ساختمان زدند. احساس می‌شد که این دو بمباران، زدن سومی هم دارد و ممکن است به این ساختمان برسد. در آن ساختمان فقط سه نفر بودند: من و سید و عماد. لذا تصمیم گرفتیم از این ساختمان هم بیرون برویم و به سمت ساختمان دیگری رفتیم. آمدیم بیرون، ما سه نفر، هیچ خودرویی نداشتیم، ضاحیه تاریک تاریک و در سکوت کامل بود. فقط صدای هواپیماهای رژیم بالای سر ضاحیه می‌آمد. عماد به من و سید گفت «شما بنشینید زیر این درخت، از باب اینکه از دید محفوظ بشوید.» اگرچه محفوظ نمی‌کرد چون دوربین هواپیمای اِم‌کا حرارت بدن انسان را از حرارت دیگر اشیاء تفکیک می‌کرد، لذا آن نقطه غیر قابل مخفی کردن بود. وقتی در آن نقطه نشستیم، من یاد قصه حضرت مسلم افتادم؛ نه برای خودم بلکه برای سید چرا که سید صاحب اینجا بود. عماد رفت، یک ماشین پیدا کرد، چند دقیقه بیشتر طول نکشید که به‌سرعت برگشت. عماد بی‌نظیر بود؛ مخصوصاً در طراحی. تا قبل از اینکه ماشین به ما برسد، هواپیمای اِم‌کا روی ما متمرکز بود. ماشین که رسید به ما، اِم‌کا بر ماشین متمرکز شد. می‌دانید که اِم‌کا اطلاعات دوربینش را مستقیماً به تل‌آویو منتقل می‌کرد و آنها این صحنه را در اتاق عملیاتشان می‌دیدند. طول کشید تا ما توانستیم با رفتن به زیرزمین، به زیرزمین دیگری برویم و بعد، از این خودرو به چیز دیگری که الان قابل بیان نیست منتقل بشویم و بتوانیم دشمن را گول بزنیم. تقریباً ساعت دو نیمه‌شب مجدداً به اتاق عملیات بعدی رسیدیم.

نکته مهمی که وجود داشت این بود که معمولاً در جنگ‌ها خیلی شتاب وجود دارد. حالا من ۴۰ سال است که کار نظامی امنیتی می‌کنم و این را می‌فهمم. در جنگ‌ها خیلی شتاب وجود دارد برای اینکه هر امکانی را که دارند، در همان لحظات اولیه بروز بدهند. حزب‌الله در این جنگ، در هر مرحله‌ای با یک ابزار جدید و یک اقدام جدید، دشمن را در غافلگیری و در بهت قرار می‌داد. یعنی همه ابزارهایش را یکمرتبه رو نمی‌کرد. لذا سید یک عبارتی داشت که این عبارت، دشمن را خیلی در خوف نگه می‌داشت. سید مرحله به مرحله جلو می‌رفت: مرحله حیفا، مرحله بعد از حیفا، مرحله بعدِ بعد از حیفا. این مرحله‌ها را همینجور ادامه دادند تا وضعیت را به دشمن تفهیم کنند و در هر مرحله‌ای هم سلاح جدیدی را رو می‌کردند تا به دشمن ثابت کنند که می‌توانند دشمن را در آن عمق، مورد حمله قرار بدهند.

> سید یک عبارتی داشت که این عبارت، دشمن را خیلی در خوف نگه می‌داشت. سید مرحله به مرحله جلو می‌رفت: مرحله حیفا، مرحله بعد از حیفا، مرحله بعدِ بعد از حیفا. این مرحله‌ها را همینجور ادامه دادند تا وضعیت را به دشمن تفهیم کنند و در هر مرحله‌ای هم سلاح جدیدی را رو می‌کردند تا به دشمن ثابت کنند که می‌توانند دشمن را در آن عمق، مورد حمله قرار بدهند

> دفاع مقدس ما نسبت به همه دفاع‌های مقدس دیگری که وجود دارد یک حالت مادر دارد، محوریت و قدسیت دارد. دفاع مقدس در همه موضوعات یک قله است. شما رشته کوه‌های البرز را ببینید؛ طول آن بیش از هزار کیلومتر است اما معرّفش قله دماوند است. نسبت دفاع مقدس به همه این دفاع‌ها، نسبت قله دماوند به این سلسله جبال طولانی البرز است. دفاع مقدس یک ارتفاعی دارد که مرتفع‌تر از همه این‌هاست و این‌ها دامنه‌های آن و سلسله قلل آن هستند

نکته مهمی که وجود داشت این بود که معمولاً در جنگ‌ها خیلی شتاب وجود دارد. حالا من ۴۰ سال است که کار نظامی امنیتی می‌کنم و این را می‌فهمم. در جنگ‌ها خیلی شتاب وجود دارد برای اینکه هر امکانی را که دارند، در همان لحظات اولیه بروز بدهند. حزب‌الله در این جنگ، در هر مرحله‌ای با یک ابزار جدید و یک اقدام جدید، دشمن را در غافلگیری و در بهت قرار می‌داد. یعنی همه ابزارهایش را یکمرتبه رو نمی‌کرد. لذا سید یک عبارتی داشت که این عبارت، دشمن را خیلی در خوف نگه می‌داشت. سید مرحله به مرحله جلو می‌رفت: مرحله حیفا، مرحله بعد از حیفا، مرحله بعدِ بعد از حیفا. این مرحله‌ها را همینجور ادامه دادند تا وضعیت را به دشمن تفهیم کنند و در هر مرحله‌ای هم سلاح جدیدی را رو می‌کردند تا به دشمن ثابت کنند که می‌توانند دشمن را در آن عمق، مورد حمله قرار بدهند. لذا برای دشمن قطعی شد که حزب‌الله در آن زمان، امکان ورود به مرحله بعدی که مرحله خطر و قرمز بود - مرحله‌ای که خطرناک‌تر از آن وجود نداشت - را دارد؛ یعنی در حزب‌الله این توانمندی وجود دارد که جنگ را به داخل تل‌آویو بکشاند. لذا این اقدامات حزب‌الله، ضمن اینکه جنبه نظامی داشت، جنبه روانی شدید هم داشت. یعنی هم عملیات نظامی می‌کرد و در هر مرحله‌ای دشمن را در یک نقطه جغرافیایی از سرزمین فلسطین اشغالی به چالش می‌کشید و هم از نظر روانی، دشمن را دچار یک گیجی سنگین کرده بود.

نکته دوم در به‌کارگیری ابزار نظامی بود. تصور دشمن این بود که در حجم عملیاتی که انجام داده است، توانمندی حزب‌الله را به صفر یا به حداقل رسانده؛ اما در هر مرحله‌ای که دشمن اعلام می‌کرد مثلاً دیگر از توان شلیک موشک حزب‌الله چیزی باقی نمانده، حزب‌الله آن روز و روز بعد از آن، چند برابر روز قبل موشک شلیک می‌کرد. شلیک کردن موشک یک امر ساده‌ای نبود؛ یعنی در یک سرزمینی که از هوا با یک توپخانه متحرک و سنگین هوایی مواجه بود، موشک می‌خواهد از یک پناهگاه بیاید بیرون و بر روی هدف تنظیم شود، روی هدف شلیک شود، پرتاب کننده‌اش آسیب نبیند و به نقطه امن دیگری برگردد، کار بسیار سختی بود.

این آمادگی‌ها در این سطح بالا، طی چه زمان و مراحلی به دست آمد؟

ورزیدگی و زبدگی مجاهدین حزب‌الله به‌دلیل تمرینات دقیق و فشرده‌ای بود که از سال ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۶ یعنی از زمان فرار رژیم صهیونیستی یا شکست آن در جنوب لبنان شروع شده بود. این تمرینات و آمادگی‌ها لاینقطع تا سال ۲۰۰۶ - به‌عنوان طرحی که حزب‌الله پیش‌بینی کرده بود به نام طرح سیدالشهدا - استمرار داشت. مدیر این طرح و طراح این طرح عماد بود. لذا او چیدمان دقیقی کرده بود که در مواجهه با دشمن چگونه عمل بکند.

نکته سوم درباره تاکتیک حزب‌الله است. برخلاف دیگر جنگ‌ها که یک خاکریز مقدم در آن وجود دارد، این جنگ هیچ خاکریز مقدمی نداشت، هر نقطه‌اش یک خاکریز بود، یعنی از نقطه تماس که تقاطع مرز فلسطین اشغالی با لبنان بود، حداقل تا نهر لیتانی، هر نقطه از آنجا اعم از تپه‌ها، قریه‌ها، خانه‌ها یک خط مقدم و یک خاکریز بود؛ نه یک خاکریز معلوم که در جنگ‌ها متداول است و ما در جنگ خودمان از آن استفاده می‌کردیم، بلکه خاکریزی با تاکتیک ویژه. این تاکتیک حزب‌الله مشابه یک میدان مین هوشمند گسترده بود که هیچ نقطه خالی و امنی در آن وجود نداشت. لذا شما اگر به شیوه حرکت دشمن نگاه بکنید، می‌بینید دشمن در بعضی از روستاها - روستاهای چسبیده به مرز - از ورود به این روستاها عاجز شد و نتوانست وارد اینها بشود؛ از ورود به شهرها هم عاجز شد و در نهایت تصمیم گرفت برود از وادی‌الحجیر به سمت لیتانی بیاید که همان نقطه شکنندگی و شکست دشمن بود.

یک نکته مهمی که در جنگ ۳۳روزه وجود داشت این بود که گاهی یک ضربه حزب‌الله، مشابه ضربه آقا امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) در جنگ خندق در به‌زمین زدن عمربن‌عبدود تأثیر عجیبی می‌گذاشت؛ همان ضربه‌ای که پیامبر فرمودند این ضربه امیرالمؤمنین برتر است از همه عبادت جن و انس، چرا؟ چون ناجی اسلام شد. حزب‌الله در ضرباتی که طراحی می‌کرد، بعضی از ضرباتش یک‌مرتبه یک ساختار کامل رژیم را از دُور خارج می‌کرد. یکی از آن ساختارها نیروی دریایی رژیم بود. مستحضر هستید که برای رسیدن به جنوب لبنان، یک راه مواصلاتی وجود داشت و این راه از حاشیه دریای مدیترانه عبور می‌کرد و به صیدا و صور و نهایتاً به خطوط مقدم جنوبی می‌رسید. در همه جنگ‌ها، ناوچه‌های رژیم صهیونیستی در دریا مستقر می‌شدند و با توپ‌های دقیق خودشان این جاده را می‌بستند؛ در این جنگ هم در هفته اول همین کار را انجام دادند. آن چیزی که دشمن تصور نمی‌کرد و حزب‌الله او را در غافلگیری قرار داد، مسئله موشک‌های دریایی بود. آن روز برای اولین بار قرار بود موشک دریایی مورد آزمایش قرار بگیرد. قبل از آن، همه موشک‌ها مخفی بودند و آزمایشی وجود نداشت. عملیات، عملیات سختی بود. باید موشک از یک پناهگاه و از یک مخفیگاه خارج می‌شد، با ماشینی که حامل آن بود به یک نقطه پرتاب می‌آمد که مکشوف بود، در حالی که سه چهار ناوچه اسرائیلی در مقابلش ایستاده بودند. این کار قرار بود زمانی انجام بگیرد که سید می‌خواست صحبت بکند، چون شایعه شده بود که سید زخمی شده است و خیلی حالت نگرانی عمومی در بین مردم لبنان ایجاد شده بود. توافق سید با عماد این شد که باید سید صحبت کند. در آن هفته دشمن یک برتری داشت و ما هنوز کار مهمی غیر از عکس‌العمل موشکی انجام نداده بودیم. این اقدام باید صورت می‌گرفت. چندین مرتبه این موشک آمد روی سکو و خواست شلیک بشود اما اشکال در شلیک به وجود آمد. سید می‌خواست در صحبت خودش این را به‌عنوان یک غافلگیری مهم اعلام بکند. صحبت سید باید ضبط می‌شد و بعد منتشر می‌شد. یک اتاق، در کنار اتاقی که سید داشت صحبت می‌کرد بود که ما آنجا با عماد و برادری دیگر نشسته بودیم. ما به انتهای صحبت سید رسیده بودیم اما این موشک شلیک نمی‌شد. سید که می‌خواست بگوید والسلام علیکم و رحمه‌الله، به این نقطه که رسید، قبل از اینکه این عبارت را بخواهد بیان بکند موشک شلیک شد. سرعت موشک، مافوق صوت بود و سریعاً به ناوچه اصابت کرد. لذا سید در پایان بیان خود مثل یک بیان غیبی که انگار صحنه را می‌دید، گفت «الان در مقابل خودتان می‌بینید که ناوچه اسرائیلی در حال سوختن است.» این نوع کلام سید با نقطه اصابت موشک مصادف بود. حالا خود این هم یک فلسفه‌ای دارد که از منظرهای عام شاید قابل قبول نباشد، اما از باب اینکه خداوند تطبیق داد این بیان را و این ضربه را و این ضربه دقیقاً اصابت کرد قابل توجه است؛ در حالی که این ناوچه‌ها امکانات جَمر دارند و می‌توانند موشک را منحرف کنند، ضد موشک دارند و می‌توانند موشک را بزنند؛ اما موشک آمد و اصابت کرد و ناوچه را دو نیم کرد. این اتفاق، خلاصی از نیروی دریایی رژیم صهیونیستی بود؛ نیرویی که دیگر تا پایان جنگ دیده نشد و با یک موشک، تمام نیروی دریایی رژیم صهیونیستی از صحنه خارج شد.

البته خود این اتفاق که یک رژیم با اصابت یک موشک، نیروی دریایی‌اش از صحنه خارج می‌شود، قابل تحلیل است. بحث در اینجا، بحث توان رژیم صهیونیستی است. یعنی معلوم می‌شود که این رژیم هر تعداد ناوچه داشته باشد، این بار با یک موشک، بار دیگر با دو موشک و با سه موشک به‌طور کامل از میدان خارج خواهد شد. آن زمان در بُرد صد کیلومتری از میدان خارج شد، ممکن است در مقطع دیگری در بُرد ۳۰۰ کیلومتری از میدان خارج بشود. خب این شد یک معجزه و یک پیروزی بسیار بزرگ. مردمی که در آن مقطع آواره بودند یا زیر بمباران بودند، در همان حین بمباران، فریادهای «الله اکبر» شان از خوشحالی بلند شد. این هم یک غافلگیری دیگری بود که حزب‌الله انجام داد و معادله را عوض کرد و رژیم نتوانست این معادله را جبران بکند تا اینکه در نهایت به سمت دشت خیام و به سمت لیتانی حرکت کرد و در آنجا هم شکست خورد.

روزهای بیستم تا بیست‌وهفتم و بیست‌وهشتم روزهای سختی بود؛ من و عماد از هم جدا شدیم، سید در نقطه دیگری بود و ما شب‌ها با هم جلسه داشتیم. ما با اصول خاصی خودمان را به سید می‌رساندیم، با سید ملاقات می‌کردیم و عماد گزارش کامل میدان را می‌داد؛ تدابیر سید را هم اخذ می‌کرد. این روزها روزهای بسیار سختی بود؛ خیلی سنگین و سخت بود. تقریباً می‌توان گفت جزو سخت‌ترین روزهای این ۳۳ روز بود. حالا الان وقت بیان بعضی از موضوعات نیست.

عماد یک ابتکار مهم انجام داد که این ابتکار خیلی اثرگذار بود. اگر بخواهم اثر این ابتکار را بیان کنم، باید آن را با پیام و وعده‌ای که آقا به سید درباره پیروزی در این جنگ داد مقایسه کنم. این ابتکار که آن اندازه اهمیت داشت، نامه مجاهدین در خطوط مقدم یا خطوط مواجهه با دشمن در زیر آتش دشمن خطاب به سیدحسن بود. نامه عجیبی بود؛ یعنی آن روز وقتی نامه قرائت می‌شد، عماد که خودش طراح بود با صدای بلند می‌گریست و من ندیدم کسی این نامه را بشنود و نگرید. از آن مهم‌تر جواب سید بود؛ یعنی شاید اگر بخواهیم تشبیه بکنیم، شباهت داشت به اشعاری که اصحاب امام حسین (علیه‌السلام) در کربلا مقابل دشمن در دفاع از امام حسین (علیه‌السلام) می‌خواندند. کلام سید به مجاهدین خودش در تقدیر و تقدیس ایستادگی آنان، مشابه کلام امام حسین (علیه‌السلام) در شب عاشورا بود. این دو کلام - یعنی نامه مجاهدین به سید و جواب سید به آن - هر کدام اثرگذاری بسیار بالایی داشت و واقعاً الهی بود. اصلاً بیان این نوشته‌ها اثر فوق‌العاده‌ای گذاشت و انرژی بسیار بالایی را ایجاد کرد. از روز بیست‌وهشتم، روند جنگ بالعکس شد.

حالا اینجا باید یک نکته